

(تو را می خوانم ای روح سپیده تو را ای نور ناب جاودانی) (۳)

تو را ای روشنای تیرگی سوز
تو را ای تک سوار آسمانی
بیا از جاده های روشن نور
بران بر پهنه این دشت غمناک
بیا و تازه کن با شبم عشق
گلوی خشک صحرای عطشناک
بیا تا ساقه پژمرده ام باز
ز پژواک نگاهت جان بگیرد
بیا تا از زلال چشمهایت
سراب تشنگی آرام بگیرد

تو را می خوانم ای روح سپیده
تو را ای نور ناب جاودانی
تو را ای روشنای تیرگی سوز
(تو را ای تک سوار آسمانی) (۲)

شود محو وقار دست هایت
خزان برگ خیز کوچه باغ ها
چکد از دست ابر مهربانت
به روی ساقه ی خشکیده باران
بیا در این شب جان سوز غیبت
غمی سنگین گرفته دلم را
بیا ای مرد فرداهای روشن
(بیا و بشکن این یلدای غم را) (۲)